



حکایتی از حج گزاری امام کاظم (ع)



۲۵ رجب سالروز شهادت امام موسی بن جعفر (ع) است. میلیون ها زائر در بزرگداشت شهادت آن حضرت در این ایام خود را به کاظمین در شمال بغداد می رسانند و در شهادت امام هفتم شیعیان جهان عزاداری و سوگواری می کنند. به همین مناسبت حکایتی از حج گزاری امام کاظم (ع) برای اطلاع خوانندگان منتشر می شود.

ابراهیم بلخی مشهور به شقیق از افراد زاهد زمانه خویش محسوب می شد. وی می گوید: سال ۱۴۹ هجری (که مقارن ایام امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام) بود به قصد حج، از سرزمین عراق خارج شدم. هنگامی که به قادسیه که از جمله منازل استراحت حجاج بیت الله الحرام در مسیر عراق به حجاز بود، رسیدم اطراف را نگریدم. خیمه های حاجیان که مشغول استراحت بودند نظرم را جلب نمود.

این مردم را که از پیر و جوان و خرد و کلان عازم کعبه بودند از نظر گذراندم. مسلما هر کدام آرزو داشتند که پس از طی مسافتهای طولانی و تحمل مشقت سفر، خداوند آنها را مورد لطف و رحمت خویش قرار داده و آمرزش خود را نصیب شان کند. بنابراین از حال خوشی که داشتم بهره جسته و

چند کلمه را به صورت دعا و زیر لب چنین زمزمه کردم: خدایا، همانا این مردم به سوی تو می آیند، پس ایشان را نا امید باز مگردان.

شقیق ادامه می دهد: در همان هنگام، به دنبال مکانی خلوت و مناسب می گشتم تا هم بهتر بتوانم راز و نیاز کرده و هم استراحت کنم، که ناگاه چشمم به صحنه عجیبی افتاد. خدایا چه می دیدم! شخصی با وقار، صورتی نیکو و زیبا که آثار عبادت و بندگی در سیمای نورانی اش نمایان بود و همچون ستاره ای می درخشید، نظر مرا به خود جلب نمود. او را می دیدم که با لباس و هیئت خاصی، دور از منزلگاه عمومی مردم قرار گرفته است. ناگهان در دلم گمانی در مورد او به وجود آمد. با خود گفتم: احتمالا این شخص از فرقه صوفیه بوده و به رسم معمول خود را مانند سایرین به زحمت نمی اندازد و بنابراین سرباز باقی این مردم است. خوب است نزدیک رفته و سخن در این خصوص با او بگویم.

شقیق می گوید: بلافاصله که نزدیک وی شدم صورت نورانی اش را به سمت ام نموده و گفتم: ای شقیق، از بسیاری گمانها بپرهیزید که همانا بعضی از این گمانها، گناه محسوب می شود و از جستجو در حالات دیگران بپرهیزید. در واقع امام با بیان این آیه از قرآن حدس و سوءظن مرا باطل اعلام کرده و همان وقت مرا ترک نموده و رفت. من با خودم گفتم: این شخص که بود که از راز درونیم آگاهی داده و مرا به اسم صدا زد؟! به خدا قسم او باید از اولیاء الهی باشد. بشتابم تا او را دیده و حلالیت طلبم.

شقیق ادامه داد: پس از عبور از چندین منزلگاه، موفق به یافتن و زیارت مجدد او نشدم. تا این که در منزلگاه واقصه، وقتی در قسمتی از محل استراحت حاجیان نشسته بودم، آن جوان نورانی و خوش منظر را دیدم که با خضوع و خشوع ویژه مشغول نماز و راز و نیاز با محبوب کریم بوده و اشک از دیدگانش جاری بود. با خود گفتم، اکنون نزد او رفته و خواهش خواهم کرد که مرا بابت سوء ظنم ببخشد. بنابراین همین که نزدیکش شدم با آیه ای از قرآن اینگونه فرمود: و همانا من نسبت به کسی که توبه کرده و ایمان و عمل صالح و هدایت را پیشه کند، هر آینه آمرزنده هستم. و با این بیان خواست که به من بفهماند، از خطایم چشم پوشی کرده است.

با خود گفتم: او باز از سر درونیم خبر داد. شک ندارم که او ولی به حق خداست. و تا به خود بیایم، از دیدگانم دور شده و من نیز با کاروان حج همراه شدم تا وارد مکه شدیم.

همه جا فکر او مرا به خود مشغول کرده بود و از همه مهمتر از این که او را کاملا نمی شناختم رنج می بردم. شب و روز می گذشت و من از فراغ و دوری او می سوختم. شبی از شبها که مناسک حج را به پایان رسانده و مشتاقانه در پی او بودم، وی را در جانی دیدم که مشغول نماز بوده، و پس از آن، با آهنگ خوشی به تلاوت آیات الهی مشغول بود. وقتی به آیات عذاب می رسید به خدا پناه برده و هنگام تلاوت آیات بهشت، از حقتعالی تمنای وصال داشت. اشک پاکش بر صورت منورش جاری بود. همان موقع که عزم شرفیابی به حضورش نمودم، ناگاه مردم را دیدم که مشتاقانه و همچون پروانگانی که دور شمع حلقه بزنند او را در بر گرفتند. اشتیاق حاجیان برای زیارت این جوان نورانی، تماشایی بود. هر کدام حاجت خویش را عرضه داشته پرسشهایی از وی طرح می نمودند.

من نیز نزدیک این جماعت شده و از یک نفر پرسیدم: این آقا کیست؟ او پاسخ داد: وی ابا ابراهیم و عالم آل محمد صلی الله علیه و آله است. پرسیدم ابا ابراهیم کیست؟ گفت: موسی بن جعفر (امام شیعیان و باب الحوائج) است. در این لحظه بود که با خود می اندیشیدم که این فضائل در غیر این خاندان یافت نمی شود.

منبع: پایگاه اطلاع رسانی حج